



دکتر حکمت‌الله ملاصالحی*

درآمدی بر پدیده آرکئولوژی و مطالعات میان رشته‌ای

در همه حالات دینی و دنیوی از تاریخ‌گرزی نیست» (ابورحان بیرونی)^۱

هستی چگونه بوده است، در فهم پدیده «آرکئولوژی» مسأله‌ای مهم است، لیکن بیرون از چهارچوب سخنها.^۲

امروز باستان‌شناسی یا به مفهوم دقیقتر آرکئولوژی، نظام پیچیده‌ای از اندیشه‌ها، دیدگاه‌ها، رشته‌ها و تخصص‌ها، مهارت‌ها و راهکارهای پژوهشی است که در سطح جامعه جهانی مطرح شده و آثار آن بر زبان، اندیشه، احساس و فرهنگ جهانی محسوس است.

پدیده «آرکئولوژی» یک رویداد، رویکرد، نوعی احساس، اندیشه و شناخت استثنایی خاص شرایط جدید تاریخی است که در هیچ دوره‌ای به

تصور می‌شود آنچه در گذشته «انسان الهی» در آینه معبد و اسرار الهی می‌طلبد و با عشق آن را احساس می‌کرد و به آن ایمان داشت، اکنون بشر تاریخی با اتکا به تجربه‌های باستان‌شناسانه می‌کوشد در سوزها و در منظر جسم و جسد آثار و افعال میراث گذشته خویش به نمایش گذارد.

پدیده آرکئولوژی «یک رویداد» رویکرد نوعی احساس، اندیشه و شناخت استثنایی خاص شرایط جدید تاریخی است که در هیچ دوره‌ای به مفهوم و معنای معاصر مطرح نبوده است.

طور فراگیر در سطح جامعه جهانی در همه عرصه‌های فرهنگ و زندگی بشر معاصر محسوس است.

برای فهم معنا و موقعیت تاریخی بشر در جهان، هیچ دوره‌ای به اندازه تاریخ و اندیشه معاصر غرب، احساس، اندیشه، و سرمایه‌ی عمر آدمی را هزینه فهم تاریخ حتی ساده‌ترین پدیده‌ها و رویدادهای تاریخی نکرده است. «آرکئولوژی» یکی از مظاهر آشکار و انکارناپذیر عینی و ملموس‌ترین مصادیق چنین تجربه و منظری است.

اینکه چرا قبول شرایط و موقعیت والای تاریخی آدمی در چنین دوره‌ای در غرب تحقق می‌یابد، یا آنکه عواقب تردید در بنیانهای اسرارآمیز هستی، حیات، تاریخ و واقعیت وجودی بشر و نفی ارتباط آن با نظم سلسله مراتب

اندیشه‌ای، هر اندازه متافیزیکی و مجرد، هر تجربه‌ای در هر مرتبه‌ای از شهود، هر منظر و باوری هر اندازه درون‌تاب و فراتاریخی، به طور اجتناب‌ناپذیری متأثر از شرایطی است که بشر در آن می‌زیسته است. بدون توجه به چنین واقعیتی، درک تجربیات تاریخی و نفوذ در اندیشه‌ها و دیدگاه‌های انسان ممکن نیست. حتی فرایند تکوین یک ماده و عنصر شیمیایی یا چگونگی پیدایش، رشد و گسترش گونه‌های حیاتی نیز متأثر از اندیشه‌های تاریخی است که می‌تواند صورتی از تاریخ آدمی نیز تلقی شود. همه تجربیات بشر و هر آنچه به قلمرو ابدیت، سرّ، غیب و امر مقدس مربوط می‌شود با انبوهی از رمزها، تمثیلهای اندیشه‌ها، معارف و صور تاریخی بیان شده است. ارتباط هر پدیده، رویداد و تجربیات آدمی با شرایط تاریخی یا قبول موقعیت تاریخی او در جهان از بی‌سابقه‌ترین رویدادهای شرایط جدید تاریخی، اندیشه و فرهنگ معاصر غرب بوده است. آثار چنین دیدگاه‌هایی به

* عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

اگر در گذشته، معبد زنده‌ترین و ملموس‌ترین کالبد منظر و باور انسان الهی از راز حقیقت هستی بود، اکنون موزه مبین احساس، اندیشه، تجربه و فهم بشر تاریخی از تاریخ، زمان و وضع خود در تاریخ و جهان است.

مفهوم و معنای معاصر، با چنین وسعت و مقیاس تأثیرگذاری مطرح نبوده و در تاریخ، فرهنگ و اندیشه ملتها سابقه نداشته است. چنانکه گفته‌اند:

«باستانشناسی ریشه در مدرنیته دارد».^۳ واقعیت این است که وارد قلمرویی شده‌ایم که به طور عمیق و آشکار صورت باستانشناسانه دارد. در همه جا می‌توان نوعی باستان‌پرستی و باستان‌پذیر شدن بشر معاصر را به موازات کشف، نبش و جراحی باستانشناسانه تاریخ و دستیابی به حجم عظیمی از میراث اجساد و اجسام و افعال ارض تاریخ احساس کرد. تصور می‌شود آنچه در گذشته، «انسان الهی» در آئینه معبد و اسرار الهی می‌طلبید و با عشق آن را احساس می‌کرد و به آن ایمان داشت، اکنون «بشر تاریخی» با اتکا به تجربه‌های باستانشناسانه می‌کوشد در موزه‌ها و در منظر جسم و جسد آثار و افعال میراث گذشته خویش به نمایش گذارد. اگر در گذشته، معبد زنده‌ترین و ملموس‌ترین کالبد منظر و باور انسان الهی از راز حقیقت هستی بود، اکنون موزه مبین احساس، اندیشه، تجربه و فهم بشر تاریخی از تاریخ، زمان و وضع خود در تاریخ و جهان است، لیکن طرح آن با توجه به اهمیتی

که دارد، بیرون از حیطه این مقاله است. تاریخ پدیده «آرکتولوژی» ظاهراً به دو سده پیش از این برمی‌گردد، لیکن آیین صور ابتدایی آن از سده‌های نخست عهد رنسانس در اروپای غربی بویژه ایتالیای سده‌های پانزده و شانزده مشاهده می‌شود. در آن دوره نوعی توجه و حساسیت را به انگیزه دستیابی به میراث، آثار، منابع، مواد، شواهد و قراین تاریخی، که در آغاز به گذشته خود اروپاییان خاصه گذشته هلنی - رومی محدود می‌شد، برای فهم تاریخ در بین روشنفکران، پژوهشگران و اندیشمندان یا صاحبان ثروت و قدرت می‌توان دید. از عصر روشنگری اروپای غربی بویژه از سده‌های هفده، هجده و نوزده به بعد، رجوع باستانشناسانه به تاریخ، زمان تاریخ و همچنین سعی در «بُن بخشی» تجربی به آن، فلسفی تر شد. اندیشه‌ها و دیدگاه‌های جدیدی که روشنفکران، فیلسوفان و دانش‌پژوهان این دوره چون وُن شلگل،^۴ ولتر، تورگت، گُندرسه،^۵ لسینگ،^۶ ژان ژاک روسو، هردر،^۷ شیلر، فیخته، هگل، سن سیمون، اگوست کنت، لامارک، داروین، اسپنسر، دورکیم، مارکس و انگلس درباره فهم انسان، تاریخ و ارائه طرحی نو از فلسفه و معنای آن مطرح کردند، به موازات ظهور قابلیت‌های سنت فکری

تاریخ پدیده «آرکتولوژی» ظاهراً به دو سده پیش از این برمی‌گردد، لیکن صور ابتدایی آن از سده‌های نخست عهد رنسانس در اروپای غربی بویژه ایتالیای سده‌های پانزده و شانزده مشاهده می‌شود.

اروپا، نقش مؤثر در فرایند رشد، بسط ابزار شناخت باستانشناسانه داشت.^۸

با توجه به چنین واقعیت و فرایندی که باستانشناسی یا صحیحتر، پدیده «آرکتولوژی» در تاریخ معاصر غرب و سپس در جهان داشته است، دو مفهوم کلی و محوری از آن استنباط می‌شود: نخست اینکه «آرکتولوژی» به مثابه یک پرسش و رجوع فراگیر فلسفی یا نوعی شیوه شناخت کلی‌تر می‌تواند یکی از مظاهر برجسته اندیشه معاصر تلقی شود. اندیشه‌ای که قابلیت و ظرفیت خود را بیشتر در موضوعیت‌پذیرکردن، کشف، نبش، جراحی، تجزیه و قطعه‌قطعه کردن جسم و جسد و تحلیل ساده‌ترین پدیده‌ها، یا دشوار و پیچیده‌ترین واقعیتها با ابزار تجربه و آزمون آشکار کرده است. تصور می‌شود از این نظر جراحی باستانشناسانه واقعیتها یا تلاش برای دستیابی به فهمی «آرکتولوژیک»، از بن، منشأ و سرآغاز چیزها، تقدیر اجتناب‌ناپذیر اندیشه معاصر بوده است. استنباط و فهم میشل فوکو از «آرکتولوژی» به همین معنای جامع آن بوده است.^۹

بنابراین باستانشناسی از این منظر نوعی رابطه ماهوی و ریشه‌ای با همه ابعاد اندیشه و شناخت معاصر دارد که درک آن به منزله یک رویکرد فراگیر و یک ابزار شناخت و رشته نوین‌یاد دانشگاهی (آکادمیک) یا دانشی خاص و بی‌سابقه - که در شرایط جدید تاریخی برای فهم تاریخ و موقعیت تاریخی آدمی مطرح شده است - بدون آگاهی درست و فهم عمیق ممکن نیست.

رشد و گسترش باستانشناسی یا «آرکئولوژی» به مفهوم خاص آن، یعنی نوعی ابزار شناخت یا رشته دانشگاهی یا حتی اگر نخواهیم متعصبانه به مسأله نگاه کنیم به صورت نوعی دانش در عرصه دانشهای دیگر، به دو سده پیش نمی‌رسد. لیکن در همین دو سده اخیر در جهان خیره‌کننده بوده است.

ما از شرایط ظهور و ماهیت و خصلت چنین اندیشه و منظر و باوری که در عهد جدید تمدن غرب به وقوع پیوسته است چه می‌دانیم؟ چه اندازه از نظام پیچیده اندیشه‌ها، دانشها، ارزشها و آرمانهایی که به صورت یک تحول و رویداد فراگیر در میان فرهنگ و زندگی همه ملت‌های جهان بسرعت رخنه و واقعیت حیات فردی و اجتماعی بشر معاصر را بسیار دگرگون کرده است آگاهیم؟ تاریخ علم، تاریخ اندیشه‌ها و منظرهاست. اندیشه‌هایی که با همه شتون و شرایط تاریخی و فرهنگی آدمیان در آمیخته و از آنها تأثیر پذیرفته و بر آنها نیز تأثیر نهاده است.

هیچ اندیشه‌ای مجرد از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های سنت فکری و قوه تحول‌پذیری یک فرهنگ یا دوره تاریخی، قابل درک نیست. باستانشناسی نیز به صورت یک پدیده و رویدادی که در زمانه معاصر به وقوع پیوسته است، بدون رجوع به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های میراث و سنت فکری فهمیده

رشد و گسترش باستانشناسی به مفهوم خاص آن یعنی نوعی ابزار شناخت یا رشته دانشگاهی به دو سده اخیر برمی‌گردد.

مفهوم آرکئولوژی و ریشه‌های هلنی آن یعنی آرخه و لوگوس اساساً سرچشمه‌پذیر نیستند. «باستانشناسی» ترجمه هشیارانه‌ای از آرکئولوژی است اما وقتی آرکئولوژی به منزله یک پدیده احساس، اندیشه، سابقه تاریخی و موقعیت و معنای حضور تاریخی در نظر گرفته شود، باستانشناسی ترجمه مناسبی برای آن نیست.

نمی‌شود. وقتی به «آرکئولوژی» به صورت یک مفهوم یا واژه توجه می‌کنیم، غنای بار فلسفی و ریشه‌های واژگانی آن دست کم به سه هزاره پیش برمی‌گردد و با تاریخ فرهنگی و اندیشه باختر زمینی درهم می‌آمیزد.

واژه مؤنث هلنی «آرخه»^{۱۰} مانند واژه «لوگوس»^{۱۱} از مفاهیم دشوار و پیچیده در تفکر یونانی و غربی است. آرخه در دوره‌ها و مراحل مختلف اندیشه غرب، هر بار از نو معنا و تفسیر شده است. در اینجا طرح جامع مفهوم آرخه و حتی ارائه تصویری از معنای آن، آنگونه که فیلسوفان عهد یونان باستان آن را می‌فهمیده‌اند آسان نیست، بنابراین ما فقط به برخی معانی کلیدی، که اغلب در فرهنگ مفاهیم و اصطلاحات هلنی و لاتینی آمده است، اشاره می‌کنیم از جمله بُن، منشأ، افتتاح، سرآغاز، مبدأ، اصل، بنیاد، ریشه، سرچشمه یا هر آنچه در بُن و آغاز رخ داده و تکرین پذیرفته و متعلق به آن بوده و از آن نشأت گرفته و به آن بازگشته است. در گویش «تبری» واژه «آرکه» به معنای آغاز، شروع و نخستین

ماه سال آمده است. آرکه ماه یعنی نخستین ماه (فروردین). به نظر می‌رسد نوعی رابطه واژگانی بین آرخه هلنی و آرکه تبری (فارسی) وجود داشته باشد. احتمالاً کلمه عرش در قرآن و واژه عرشه و همچنین ریشه واژه تاریخ که گفته می‌شود آرخ است باید با واژه‌های آرخه و آرکه ارتباط داشته باشد.

واژه «آرخون» یا «آرخوس»^{۱۲} که صفت اسم آرخه است به معنای قدیمی، باستانی، عتیق، کهنه، سالمند یا کهنسال و سالخورده آمده است، دربارۀ واژه آرختوس در فرهنگ‌های واژگان و اصطلاحات هلنی - لاتینی توضیحات بیشتری داده شده است که ما در اینجا از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. «لوگوس» نیز چنانکه پیشتر اشاره شد، یکی از مفاهیم مهم و کلیدی در اندیشه هلنی و تاریخ تفکر غرب بوده است که بیش از سه هزاره سنت فکری و فرهنگ غرب با آن در آمیخته و در هر دوره و مرحله‌ای تفسیر و تعریف شده است. فراوانی و تنوع تعریف‌ها و منظرهایی که در فهم لوگوس پیشنهاد و ارائه شده است در مورد کمتر مفهومی می‌توان یافت. در فرهنگ‌های مفاهیم و اصطلاحات هلنی - لاتینی اغلب معانی

«آرکئولوژی» به مثابه یک رویکرد و پرسش جامع فلسفی و یک ابزار شناخت و دانش خاص از مصادیق آشکار شرایط جدید تاریخی و خصیصه تفکیک‌ناپذیر اندیشه و شناخت معاصر بوده و فهم عمیقتر آن مستلزم آشنایی جامع با سنت فکری غرب و قابلیت‌های آن است.

بسیار متنوعی در وصف و تعریف لوگوس ذکر شده است. در اینجا فقط به برخی معانی محوری آن اشاره می‌کنیم: نطق و منطق یا زبان و بیان، کلمه و کلام، یا سخن، حرف و عبارت، عقل و اندیشه، ایده یا نظر و منظر، علت و عامل و معانی بسیار دیگری که مجال ذکرشان در این نوشتار نیست.

مفهوم آرکتولوژی و ریشه‌های هلنی آن یعنی آرچه و لوگوس اساساً ترجمه‌پذیر نیستند. «باستانشناسی» ترجمه هشیارانه‌ای از آرکتولوژی است. اما وقتی آرکتولوژی به منزله یک پدیده، احساس، اندیشه و رجوع خاص شرایط جدید تاریخی غرب به تاریخ، سابقه تاریخی و موقعیت و معنای حضور تاریخی بشر در نظر گرفته شود، باستانشناسی ترجمه مناسبی برای آن نیست.

چنانکه گفته شد در اندیشه میشل فوکو و برخی اندیشمندان دیگر معاصر اروپا مفهوم «آرکتولوژی» به معنای جامع‌تری مطرح و استفاده شده است. در ترجمه فارسی نیز اخیراً آن را «دیرین‌شناسی» ترجمه کرده‌اند تا با مفهوم باستانشناسی به معنای خاص آن یعنی یک رشته دانشگاهی و نوعی دانش یا ابزار شناخت خلط نشود.

«آرکتولوژی» چه به مثابه یک رویکرد و پرسش جامع فلسفی و چه به عنوان یک ابزار شناخت و دانش خاص، از مصادیق آشکار شرایط جدید تاریخی و خصیصه تفکیک‌ناپذیر اندیشه و شناخت معاصر بوده و فهم عمیق‌تر آن مستلزم آشنایی جامع با سنت فکری

در این مقاله منظور از مفهوم «آرکتولوژی» بیشتر معطوف به معنای خاص آن بوده، سعی کرده‌ایم تصویری از نظام درون رشته‌ای و خویشاوندی آن با قلمروهای دیگر اندیشه، شناخت و دانشهای معاصر ارائه دهیم.

غرب و قابلیت‌های آن است. در اینجا منظور ما از مفهوم «آرکتولوژی» بیشتر معطوف به معنای خاص آن بوده، سعی کرده‌ایم تصویری از نظام درون رشته‌ای^{۱۳} و خویشاوندی آن با قلمروهای دیگر اندیشه، شناخت و دانشهای معاصر ارائه دهیم.

باستانشناسی دانشی باز، پویا با قابلیت‌ها و ظرفیت‌های رشد، بسط یا گسترش و ارتباط بسیار بالا و غیرقابل پیش‌بینی است. موضوعات، مواد و منابع مطالعه آن نیز به رغم خطر فرسودگی، تجزیه، تخریب، نابودی یا مفقود شدن و مغفول ماندن، همچنان لایه به لایه و دوره به دوره، حجیم، غنی، متنوع و انباشته‌تر شده است. اکنون دیگر شواهد مورد مطالعه باستانشناسی به زمین محدود نمی‌شود. در ماه، مریخ و فضای بیکران نیز از این پس آثار ذهن و اندیشه و بقایای تاریخی آدمی را می‌توان یافت و مطالعه باستانشناسانه کرد.

تخصص‌پذیری شتابان پژوهشهای باستانشناسی و رشد رشته‌های مختلف به موازات بسط حوزه‌های مطالعات باستانشناسی منطقه‌ای و ملی در جوامع معاصر مانند باستانشناسی حوزه ایران و بین‌النهرین، ایران و آسیای

میانه، مصر و شمال آفریقا یا مناطق خاور نزدیک، آسیای صغیر و اژه، اژه و یونان، یونان و روم، بیزانس و قرون وسطی، عهد اسلامی، منطقه بالکان و شرق اروپا، بالکان و اروپای کهن، دره سند و شبه قاره، خاور دور، قاره امریکا، آفریقا و ... همچنین بسط زمانی آن از کهنترین دوره‌های پیش از تاریخ به موازات ظهور مشربها، مکتبها و بهره‌جویی از روشها (راهبردها، سرمشقها و شیوه‌های پژوهشی مختلف) همه مبین ظرفیتها و قابلیت‌های دانش باستانشناسی بوده است که پیش‌بینی آن در یک سده پیش به تصور هیچ باستانشناسی نمی‌آمد.

رشد و بسط سریع رشته‌ها و تخصص‌ها و هجوم شیوه‌ها و مشربهای بسیار در دهه‌های اخیر در محافل باستانشناسی غرب به صورت معضل درآمده و ابعاد معرفت‌شناسانه و روش‌شناختی آن مورد توجه و نقد قرار گرفته است.

برخی از رشته‌ها، تخصص‌ها یا مشربهای باستانشناسی شامل شاخه‌ها و حوزه‌های پژوهشی فرعی‌تر نیز می‌شوند. طی نیم قرن اخیر به موازات هجوم انبوه یافته‌ها و طرح و بسط

رشد و بسط سریع رشته‌ها و تخصص‌ها و هجوم شیوه‌ها و مشربهای بسیار در دهه‌های اخیر در محافل باستانشناسی غرب به صورت معضل درآمده و ابعاد معرفت‌شناسانه و روش‌شناختی آن مورد توجه و نقد قرار گرفته است.

مسائل و موضوعات، حدسها و فرضهای جدیدتر و همچنین قابلیت تأثیرپذیری معرفت باستانشناسانه از اندیشه‌ها، دانشها و مشربهای پژوهشی دیگر، شیوه جدیدتری در باستانشناسی و پژوهشهای باستانشناسانه در حوزه‌ها و محافل باستانشناسی انگلستان و امریکا و سپس در کشورهای دیگر غرب مطرح شده است که آن را باستانشناسی جدید^{۱۴}، باستانشناسی اثبات‌گرا^{۱۵}، باستانشناسی فرایندی^{۱۶}، یا باستانشناسی سیستمی^{۱۷} می‌نامند که می‌کوشد داده‌های باستانشناسی را روشمند، تجربی، عالمانه و منطقی‌تر مطالعه کند و از قابلیت یافته‌های ناقص، پراکنده، فرسوده، صامت و مرده بهره‌جوید و داده‌های ایستا^{۱۸} را به داده‌های مفهومی، معنادار و پویا^{۱۹} یعنی رفتارها و اعمال گذشتگان ارجاع دهد.

مشربهای باستانشناسی پسافرایندی^{۲۰}، باستانشناسی انتقادی^{۲۱}، باستانشناسی پسااساختارگرا^{۲۲}، رشته‌های باستانشناسی اندیشه و ادراکات^{۲۳} و یا باستانشناسی ذهن و ذهنیات^{۲۴} در دهه‌های اخیر در محافل باستانشناسی غرب، خاصه اروپا، از این نیز فراتر رفته و کوشیده‌اند تا روحیات و ذهنیات آدمیان را از روی افعال و اعمال آنها تأویل و تفسیر کنند.

در باستانشناسی بسیاری از این رشته‌ها و مشربهای نو بنیاد عمیقاً از اندیشه‌ها و مشربهای فلسفی معاصر یا تجربیات معارف و علوم دیگر تأثیر پذیرفته و به موازات عمیق‌تر شدن مطالعات باستانشناسانه مطرح شده

همواره این پرسش مطرح است که آیا باستانشناسی و جراحی باستانشناسانه تاریخ توانسته‌ایم به منظر و باور و اندیشه‌های استوار از حضور و موقعیت تاریخی آدمی دست یابیم؟

است و زمینه‌ای برای پیچیده‌تر شدن رابطه درون و برون رشته‌های فراهم شده است. علی‌رغم آزموده و پرورده‌تر شدن دانش باستانشناسی و تکامل معرفت باستانشناسانه از تاریخ، برای یک ذهن حساس و اندیشه‌ای که به شیوه انتقادی به مسائل و معضلات درون رشته‌های یک علم یا دانش پیچیده‌ای چون باستانشناسی می‌نگرد همواره این پرسش مطرح است که آیا با کشف و جراحی باستانشناسانه تاریخ توانسته‌ایم به منظر و باور و اندیشه‌های استوار از معنای حضور و موقعیت تاریخی آدمی دست یابیم؟ آیا در پیچ لایخ دیدالی^{۲۵} دوره‌های تاریخ و انبوه بی‌شمار لایه‌ها و حجم عظیم آثار و اشیای یافته شده بی‌آنکه گریزگاهی بیابیم گرفتار و مدفون نشده‌ایم؟ آیا به حقیقت با ابزار شناخت باستانشناسانه در جستجوی کشف و فهم گذشته‌ایم یا آنکه مشتاق شناخت و فهم «اکنون» که احساس کرده‌ایم جام آن تهی از باده معنای کهن شده است؟ این پرسشها رابطه عمیق پدیده «آرکئولوژی» را با همه شئون و شرایط فرهنگی و زندگی و موقعیت بشر معاصر آشکارتر می‌کند. رابطه باستانشناسی با بسیاری از علوم انسانی از یک سو و علوم طبیعی از سوی دیگر عمیقاً ماهوی بوده است و

از این منظر باستانشناسی را می‌توان در گروه دانشهای چند رگه^{۲۶} جای داد. طرح و گشودن همه ابعاد، درجه، دامنه یا عمق چنین رابطه و نسبتی، کاری دشوار، پیچیده یا اساساً غیرممکن است. ما در اینجا به دو نوع رابطه کلی و بنیانی باستانشناسی، یکی از بُعد نظری - که به نوع مسائل و موضوعات آن مربوط می‌شود - و دیگری از بُعد روش‌شناختی - که نظر به راهبردها، مشربها، ابزارها و سرمشکهای پژوهش باستانشناسانه دارد - اشاره می‌کنیم.

بسیتر مفاهیمی که اغلب باستانشناسان از آنها استفاده کرده‌اند شامل بخش مهمی از موضوعات و مسائل باستانشناسی می‌شود که مشحون از بار فلسفی بوده، برای دانشهای دیگر نیز موضوعیت شناخت دارد. مفاهیمی چون انسان، زمان، تاریخ، جامعه، فرهنگ، اندیشه، آیین، سبک، سنت، حرکت، تغییر، تحول، تطور، تکامل، شکل، قبض، بسط، کار، رفتار و مفاهیم بسیار دیگر که برای جامعه‌شناسان، قوم‌شناسان یا انسان‌شناسان و همچنین روانشناسان به مثابه یک واقعیت زنده، ملموس و قابل تجربه مطرح بوده و موضوعیت

پس بخش اعظم موضوعات باستانشناسی، که شامل همان داده‌ها و پسا به اصطلاح مسامحه‌آمیز، فرهنگ مادی می‌شوند به دلیل خصلت مادی و کسبی بودن، مشابهت جدی با داده‌های بسیاری از دانشهای طبیعی دارند.

شناخت داشته‌اند، برای باستانشناسان بیشتر موضوعیتهای ذهنی، مفهومی و غیر تجربی بوده‌اند و باستانشناسان سعی کرده‌اند از مجرای مواد و بقایای به جای مانده از واقعیتهای زنده، جهانی را هر چند ذهنی، مفهومی و نظری، بازپردازی و بازآفرینی کنند. مطالعات قوم‌شناسی و علوم انسانی دیگر برای دستیابی و تحقق بخشیدن به چنین هدفی از منظرها و مشربهای جامعه‌شناسی، بهره‌های فراوان برده است که نظریه حد وسط یا نظریه میانه^{۲۷}، از مصادیق همین رابطه تنگ و خویشاوندی درونی باستانشناسی از بُعد موضوع، مسأله و روش با دانشهای انسانی و اجتماعی دیگر است.

باستانشناسی اقتصادی^{۲۸}، باستانشناسی اجتماعی^{۲۹}، باستانشناسی آیین^{۳۰}، یا باستانشناسی دین (ادیان)^{۳۱}، باستانشناسی هنر^{۳۲} و باستانشناسی نمادها^{۳۳} همه مبین نوعی وجوه اشتراک موضوعی باستانشناسی با دانشهای تاریخی و انسانی دیگر است. مسائل، حدسها، فرضیهایی که باستانشناسان اغلب در حل موضوعات خود طرح کرده و کوشیده‌اند به پاسخهای مطلوب و منطقی تر دست هر آنچه فرهنگ ماده یا شواهد و قراین باستانشناسی نامیده می‌شود از ساده‌ترین ابزارها گرفته تا پیچیده‌ترین و ظریفترین آنها در آغاز ماده خام طبیعی بوده است که از منابع محیط طبیعی گرفته یا استخراج شده و به صورت ماده فرهنگی درآمده‌اند.

یابند، هر چند خصلت باستانشناسانه داشته و از چنین منظری مطرح شده‌اند، لیکن بسیاری از آنها مشابعت اصولی با همان مسائل، حدسها و فرضهای دانشهای تاریخی، انسانی و اجتماعی دیگر داشته است. باستانشناسی با دانشهای دیگر نیز از نظر موضوعی یک خویشاوندی و نسبت ریشه‌ای دارد. بخش اعظم موضوعات باستانشناسی، که شامل همان داده‌ها و یا به اصطلاح مسامحه‌آمیز، فرهنگ مادی^{۳۴} می‌شوند به دلیل خصلت مادی و کمی بودن، مشابعت جدی با داده‌های بسیاری از دانشهای طبیعی دارند و باستانشناسان اغلب می‌کوشند با استفاده از همان شیوه‌های دانشهای طبیعی آنها را مطالعه کنند. استفاده از شیوه‌های مشاهده و تجربه علوم طبیعی در باستانشناسی در یک سده اخیر به طور جدی مورد توجه قرار گرفته است.

باستانشناسان به این نکته توجه داشته‌اند که تشکل فرهنگی و حیات اجتماعی در خلأ تحقق نمی‌پذیرد. کهنترین تشکلهای فرهنگی و ساده‌ترین صور حیات اجتماعی همیشه در شرایط محیطی و جغرافیایی خاص به وجود آمده است و از قابلیتها، ظرفیتها، امکانات و منابع طبیعی و محیطی که محیط زیست هر فرهنگ، جامعه یا گروه اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شده استفاده برده و از آن به طرز اجتناب‌ناپذیر تأثیرپذیرفته است. هر آنچه فرهنگ ماده یا شواهد و قراین باستانشناسی نامیده می‌شود، از ساده‌ترین ابزارها گرفته تا پیچیده‌ترین و

رابطه باستانشناسی با بسیاری از علوم انسانی از یک سو و علوم طبیعی از سوی دیگر عمیقاً ماهوی پیوسته است و از این منظر باستانشناسی را می‌توان در گروه دانشهای چندرنگه جای داد.

ظریفترین آنها، در آغاز ماده خام طبیعی بوده است که از منابع محیط طبیعی گرفته یا استخراج شده و به صورت ماده فرهنگی درآمده‌اند. مجموع این مواد و منابع زیست محیطی یا بوم نمونه‌ها^{۳۵} و فرهنگ مادی یا کار ابزارها^{۳۶} شامل داده‌های تجربی^{۳۷} یا داده‌های مشاهده‌پذیر باستانشناسی^{۳۸} می‌شود و با شیوه‌های دانشهای طبیعی می‌توان آنها را مطالعه کرد. این داده‌های تجربی به موازات آنکه مجاری ارتباط باستانشناسی را با علوم ریاضی - فیزیکی، فیزیکی - شیمیایی و دانشهای طبیعی دیگر، پیچیده، عمیق و استوارتر کرده است، زمینه‌های ظهور و رشد رشته‌ها و تخصصهای دو رگه علمی بسسیاری را همانند باستانشناسی محیطی^{۳۹}، زمین باستانشناسی^{۴۰}، باستان‌سنجی^{۴۱}، جانور باستانشناسی^{۴۲}، یا باستان جانورشناسی^{۴۳} و باستان گیاه‌شناسی^{۴۴} را در باستانشناسی فراهم آورده است. باستانشناسی علمی است که به سبب ویژگیهای خود راه را برای ورود اندیشه‌ها، مشربها، مکتبها، راهبردها و شیوه‌های پژوهشی بیش از حوزه‌های معارف و علوم دیگر هموار کرده و امروز به لحاظ روش‌شناسی نیز سبب تحول باستان پژوهی^{۴۵} به صورت نظام پیچیده‌ای از فن‌آورها یا ابزارها و

فنون شناخت، الگوهای پژوهشی، راهکارها و مکتبها و مهارتهای تجربی شده است.

یکی از دشواریهای مهم برای باستانشناسانی که کوشیده‌اند از منظر معرفت‌شناسی به مسائل نظری و روش‌شناسی باستانشناسی بپردازند، مسأله پیچیده تفکیک و تحدید مرزهای موضوعات باستانشناسی از دانشهای دیگر است. این معضل به قلمرو مسائل، حدسها، فرضهای باستان‌پژوهی نیز کشیده شده و تفکیک و تحدید شیوه‌ها، مشربها و منظرهای شناخت باستانشناسانه را از دانشهای دیگر پیچیده‌تر کرده است. رابطه و خویشاوندی باستانشناسی به اندیشه‌ها، دانشها، تخصصها و معارف معاصر محدود نمی‌شود. باستانشناسی و شناخت باستانشناسانه از تاریخ و موقعیت تاریخی آدمی متأثر از ارزشها، آرمانها، منظرها، باورها، سیاست، اقتصاد، روانشناسی و فرهنگ روز است و بر آنها نیز اثر می‌گذارد. مشربهای نسبی‌نگر^{۴۶}، ذهنی‌گرا^{۴۷} و مشربهای انتقادی اغلب با تردید به اعتبار و وثاقت معرفت باستانشناسانه نگریسته و تأثیرپذیری آن را از فرهنگ، اندیشه و سیاست روز امری اجتناب‌ناپذیر دانسته‌اند. حتی درک باستانشناسان را از ساده‌ترین موضوعات و مواد خام نظریه حد وسط یا نظریه میانه، از مصادیق همین رابطه درونی باستانشناسی از بُعد موضوع، مسأله و روش با دانشهای انسانی و اجتماعی دیگر است.

باستانشناسی اجتماعی، باستانشناسی دین، باستانشناسی هنر و باستانشناسی نمادها همه مسیبتن نسبی و جسور استراکه موضوعی باستانشناسی با دانشهای تاریخی و انسانی دیگر است.

گذشته منبعث از منظرها، آرمانها و شرایط تاریخی‌ای که در آن می‌زیستند می‌دانند. باستانشناسی نسبی‌نگر^{۴۸}، باستانشناسی فراساختارگرا^{۴۹} و مشربهای باستانشناسی انتقادی دیگر اغلب بر این نکته تأکید کرده‌اند که موضوعات باستانشناسی بیش از آنکه مواد خام گذشته بوده باشد، مسائل و دیدگاههایی است که در هر مرحله‌ای مطرح شده است؛ به این معنا که موضوعات واقعی باستانشناسی مسائلی است که باستانشناسان هر بار از منظری خاص بر دامن مواد خام گذشته افکنده‌اند.

واقعیت این است که امروز در کتابخانه‌ها و مراکز آموزشی یا پژوهشی جهان بخش مهمی از متون و معارف باستانشناسی که حجم عظیمی نیز دارند به سبب تأثیری که باستانشناسان از فرهنگ، سیاست و تمایلات قومی یا ملی روز پذیرفته‌اند، مشحون از تحریف و گاه انکار واقعیت‌های مسلم بوده است که ضرورت دارد با استفاده از شیوه‌های منطقی، اصولی و بیطرفانه، نقد و پیراسته شوند.

سخن آخر آنکه باستانشناسی در جامعه ما علی‌رغم بیش از نیم سده تجربه، فاقد بنیانها، پشتوانه‌ها و مبانی

نظری و فکری استوار است و از روشهای اصولی بی‌بهره مانده و خصلت عامیانه آن همچنان حفظ شده است. قابلیت ارتباط آن با دانشها و معارف دیگر بسیار محدود و مغفول مانده و با اندیشه‌ها و مشربهای انتقادی نیز بیگانه است.

باستانشناسی را نمی‌توان محصول شرایط و امکانات صرف دانست. پدیده «آرکئولوژی» نوعی احساس، اندیشه، منظر و تجربه خاص بشر زمانه ما - بویژه بشر باختر زمینی - به تاریخ، موقعیت و مقام تاریخی او بوده است. فهم چنین تجارب و شناخت جدیدی از انسان و تاریخ، قابلیت‌های ذهنی و فکری خاصی می‌طلبد. قابلیت‌هایی که در غرب به بهای گران افول، غیبت و غروب نسبت قدسی انسان الهی و رابطه او از مقام سرو شهود با نظم سلسله مراتب هستی و قطع اتصالش با مبدأ فیض به دست آمده است.

پی‌نوشتها:

۱. بیرونی، ابوریحان؛ آثار الباقیه؛ ترجمه علی‌اکبر دانا سرشت، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۹.
۲. پرسشهایی از این قبیل راشاتله در اثر خود طرح کرده است: «چه شرایطی انسان معاصر را بر آن داشت تا تاریخی بودن کامل خود را بپذیرد؟» «چه دلایلی وجود دارد که روح [بشر] امروز می‌خواهد نقش مورخ را ایفا کند؟»

- Chatlet, François; *La Naissance de L'Histoire La Formation de La Pensée Historienne en Grèce* Les Édition de

Clarke, D. L.; *Analytical Archaeology*
Methuen, London: 1963.

والگراها در باستانشناسی

_____ ; *Models in Archaeology*;
Methuen, London: 1972.

باستانشناسی جدید از دهه شصت به بعد با طرح سرمشقها، شیوه‌ها و راهبردهای علمی، منطقی یا تجربی و اصولی ترکوشیده است تا به موازات بهره‌جویی از تکنیکها، ابزارهای شناخت و روشهای دانشهای طبیعی برای استفاده هر چه بیشتر از قابلیت‌ها و ظرفیتهای داده‌های فرسوده، مرده، ناقص و پراکنده یا به اصطلاح باستانشناسی جدید ایستا (static) و تحویل و ارجاع آنها به داده‌های پویاتر (Dynamic) که همان رفتارها یا اعمال و افعال آدمیان در گذشته بوده‌اند، درکی علمی، مقبول و منطقی‌تر ارائه دهد.

باستانشناسی جدید با ابداع روشهای تفسیری (Explicative) و تفسیری (Interpretive) شیوه‌های توصیفی - تاریخی باستانشناسی سنتی (Traditional Archaeology) را، که بیشتر به بعد تاریخی فرهنگ (Cultural-Historical) توجه می‌کرد، سخت انتقاد کرده؛ زیرا توصیف تاریخی فرهنگ و توجه به تبیین تک‌علی یا یک بعدی فرهنگها در فهم و نقد یافته‌های باستانشناسی کافی نبوده، می‌بایست به علتهای و همچنین عاملهای بیشتر در تبیین تفسیر علمی داده‌ها توجه داشت و از شیوه‌های فرضی - قیاسی در فهم هرچه منطقی و اصولی‌تر داده‌ها بهره جست.

15. positivist archaeology

16. processual archaeology

17. systemic archaeology

18. static data

19. dynamic data

20. post processual

21. critical archaeology

22. post structural

۲۳. برای بررسی بیشتر ر.ک:

9. Foucault, M.; *L'Archéologie du
Savoir*; Paris: Gallimard' 1969.

_____ ; *The Archaeology of
Knowledge*; London: Tavistock, 1972.

_____ ; "Towards an
Archaeology of Archaeology", in, C.
Tilley (ed.), *Reading Material Culture*;
Oxford: Blackwell, 1990.

دریفوس، هیوبرت، پل رابینو و میشل فوکو؛
فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک؛ ترجمه
حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ج اول،
۱۳۷۶.

10. arhé

11. logos

12. archaeos

13. interdisciplinary

۱۴. باستانشناسی جدید (new

archaeology) که در محافل و حوزه‌های

باستانشناسی انگلیسی - امریکایی از دهه

شصت به بعد با لوئیس بینفورد (Lewis

Binford) در ایالات متحده و دیوید کلارک

(D. L. Clavke) در بریتانیا مطرح می‌شود،

یک رویداد ناگهانی نبوده است. زمینه‌ها و

شرایط ظهور آن دهه‌ها پیشتر در محافل

باستانشناسی غرب که در آثار تایلور

(Walter Taylor) با عنوان: پژوهشی در

باستانشناسی *A study of Archaeology*;

American Anthropological Association

Memoir 69. Menasha, 1948. همچنین

گوردن ویلی (Gordon Willey) و ویلی و

فیلپس (Willy and Phillips) و

باستانشناسان نوگرا و منتقدی چون گاردین

(J. C. Gardin) در فرانسه و برخی

باستانشناسان اروپای شرقی در دهه‌های

پنجاه فراهم آمده بود، لیکن با آثار بینفورد

خاصه اثر مهمش با عنوان: افقهای نو در

باستانشناسی

Binford, Lewis; *New Perspectives in*

Archaeology Aldine; Chicago: 1968.

دیوید کلارک با عناوین: باستانشناسی تحلیلی

Minuit; 1962, P. 10, 11.

۳. برای بررسی بیشتر ر.ک:

- Tilley, Christopher; "on Modernity and
Archaeological Discourse," in I. Babbly
and T. Yates (eds.), *Archaeology after
Structuralism*; London: Routledge'
1990c, P. 129.

- تیلی در اینجا کوشیده است رابطه مدرنیته
و اندیشه معاصر را با باستانشناسی توضیح
دهد. در مورد نسبت باستانشناسی و اندیشه
معاصر در سالهای اخیر پژوهشهای مهمی در
غرب انجام شده است که ما در اینجا به
برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- Daniel, G.; *A Hundred Year of
Archaeology*; London: Duckworth, 1950.
The Idea of Prehistory; Harmondsworth:
Penguin, 1962.

_____ ; *The Origins and Growth
of Archaeology*; Harmondsworth:
Penguin, 1967.

_____ ; *A Hundred and Fifty
Years of Archaeology*; London:
Duckworth, 1975.

_____ ; *Towards a History of
Archaeology*; London: Tames and
Hudson, 1981.

- Trigger, B. G.; *A History of
Archaeological Thought*; Cambridge:
Cambridge University Press, 1989.

- Malina, J. and Z. vašiček; *Archaeology
Yesterday and Today*; Cambridge:
Cambridge University Press, 1990.

4. Von schlegel

5. Condorcet

6. Lessing

7. Herder

۸. مـلاصالحی، ح؛ «کشف
باستانشناسانه تاریخ»، یادنامه‌گردهمایی
باستانشناسی؛ شوش: ۲۰ و ۲۵ فروردین
۱۳۷۳، ج اول، ص ۳۷-۴۲.

- Leitch, V.; *Deconstructive Criticism*; London: Hutchinson, 1983.
- Leone, M.P. and P.B. Potter and P.A. Shackel; "Toward a Critical Archaeology, Current", *Anthropology* 28; 1987, PP. 283-302.
- Trigger, Bruce, G.; *A History of Archaeological Thought*; Cambridge: Cambridge University Press; 1989, PP. 370-379.
47. subjectivist
48. relativist archaeology
۴۹. برای بررسی بیشتر ر.ک:
- Bapty, I. and T. Yates (eds.); *Archaeology after Structuralism*; London: Routledge, 1990.
- Hodder I. (ed.); *Archaeological Theory in Europe: The Last Three Decades*; London: Routledge, Forthcoming Britain; 1991.
- Earle, T.K. and R.W. Preucel; "Processual Archaeology and the Radical Critique," *Current Anthropological* 28; 1987, PP. 501-38.
- Harari, J.V. (ed.); "Textual Strategies: Perspectives," in *Post-Structuralist Criticism*; London, Methuen: 1980.
- Hassan, I.; "The Culture of Post Modernism," *Theory Culture and Society* 2; 1985, PP. 119-31.
- Hodder, I. (ed.); *Symbolic and Structural Archaeology*; Cambridge: Cambridge University Press, 1982.
- Shanks, Michael; *Experiencing The Past on the Character of Archaeology*; London and New York: Routledge, 1991.
- Redman, Chales, Mary Jane Berman, et al.; *Social Archaeology: Beyond subsistence and Dating* (eds.), Academic Press, 1976.
- Renfrew, C.; *Approaches to Social Archaeology*; Edinburgh: Edinburgh University Press, 1984.
- Renfrew, C. and P. Bahn; *Archaeology*; Thames and Hudson, 1991, PP. 153-190.
30. archaeology of cult
۳۱. برای بررسی بیشتر ر.ک:
- Renfrew, C.; *The Archaeology of Cult*; London: Thames and Hudson, 1985.
- _____ ; *Archaeology*; 1991. PP. 339-358.
32. archaeology of art
33. symbols archaeology
34. material culture
35. ecofacts
36. artefacts
37. empirical data
38. observable data
39. environmental archaeology
40. geoarchaeology
41. archaeometry
42. zooarchaeology
43. archaeozoology
44. archaeobotanology
45. archaeological sciences
۴۶. برای بررسی بیشتر ر.ک:
- Layton, R.; (ed.); *Conflict in the Archaeology of Living Traditions*; London: Unwin Hyman, 1989a.
- _____ ; *Who Needs the Past: Indigenous Values in Archaeology*; London: Unwin Hyman, 1989b.
- Kohl, P.; "Symblic Cognitive Archaeology: a New Loss of Innocence", *Dialectical Anthropology* 9; 1985, PP. 105-117.
- Renfrew C. and P. Bahn; *Archaeology: Theories Methods and Practice*; Thames and Hudson Lid; 1991. PP. 339-369, 426-431.
۲۴. برای بررسی بیشتر ر.ک:
- Renfrew, C. and Ezra. B. W. zubrow; *New directions in Archaeology; The Ancient Mind and Archaeology: Element of Elements of Cognitive Archaeology*; Cambridge: Cambridge University Press, 1994.
- به اعتقاد نویسندگان مزبور بویژه رنفریو انقلاب واقعی در باستانشناسی همان انقلاب اندیشه خواهد بود که از دهه نود به بعد با تلاش مشرب باستانشناسی اندیشه که صورت دیگری از باستانشناسی تفسیری و تأویلی یا هرمنیوتیک (Hermeneutics Archaeology) است مظاهر خود را آشکار خواهد کرد.
۲۵. دیدالی (Dedalos) معمار چند فنه اساطیری هلنی و سازنده لایبرنت (کاخ شاه افسانه‌ای مینوسی).
26. polygenic
۲۷. برای بررسی بیشتر ر.ک:
- Kosso, P.; "Method in Archaeology: Middle-Range Theory as Hermeneutics," *American Antiquity* 56; 1991 PP. 621-67.
- Salitta, Dean j.; "Radical Archaeology and Middle Range Methodology," *Antiquity* 66; 1992, PP. 886-897.
28. archaeo economy
۲۹. برای بررسی بیشتر ر.ک: